الفصل الثانی

فصل دوم

الموصل

موصل

الساعه 6:30 صباحا

ساعت 6:30 صبح

جرس المنبه یرن

زنگ هشدار به صدا در اومد

لیلیان:سحبت المخده من جوّه راسی و حطیتها علی اذنی

لیلیان:بالشت رو از زیر سرم کشیدم وگذاشتم رو گوشم

الام : یا لیلیان ما تسمعین المنبه ،اگعدی

مادر:لیلیان مگه زنگ هشدار رو نمیشنوی، پاشو

لیلیان:ای یا امی ای.. دقیقه بس نعسانه والله

لیلیان:آره مامان آره.....فقط یه دقیقه....بخدا خیلی خوابم میاد

بقی الجرس کل شویه یرن... الی ان کعدت ،امی نایمه .. انی غسلت و مشّطت شعری.. وظفرته ..

زنگ هشدار هر چند دقیقه به صدا در میومد،مادرم خوابیده بود....صورتمو شستم وموهامو شونه کردم و بستم

ولبست ..وطلعت ...ما من عاداتی اتریک الصبح . لان ما احد یکعد

لباسامو پوشیدم وبیرون زدم....عادت ندارم صبح ها صبحونه بخورم چون کسی بیدار نمیشه

و انا مستعجله اطلع لازم اروح علی بیت صدیقتی فما الحک اسوی ریوک.. اخذ من ماما مصروفی ال1000 دینار و اطلع...
با عجله میرم بیرون باید برم دنبال دوستم ،نمیرسم صبحونه درست کنم ...از مامانم خرجیمو برمیدارم 1000دینار

سدیت الباب ورایه و مشیت علی بیت صدیقتی ساره ... نتمشی کل یوم ونرجع سویه....دکیت الباب ... شوی و طلعت

درو بستم رفتم سمت خونه دوستم سارا...هرروز با هم قدم میزنیم (تامدرسه)و برمیگردیم...در رو زدم ....یکمی دیگه اومد بیرون

بستها وکلت: صباح الخیر یلا نلحک نوصل.

بوسش کردم وگفتم:صبح بخیر یالا بریم تا برسیم

ساره: یلا...قریتی الامتحان صعب هوای صح؟

سارا:یالا.....خوندی امتحان خیلی سخته فکر کنم نه؟

لیلیان:موکلّش بس یحتاجله ترکیز و انی بسبب امی و یحیی طایر عقلی

نه زیاد ولی تمرکز میخواد منم به دلیل مادرم ویحیی ذهنم شلوغه

سارا:شنو اللی صایر؟

سارا:چی شده؟

لیلیان:طالبنی رجال اسمو خالد من یحیی و یریدونی اتزوجه... و تعرفین امی... و انی حایره
لیلیان:یه مردی به نام خالد منو خواسته ویحیی میخواد باهام ازدواج کنه....مادرمو که میدونی....منم حیرون

سارا:ماعلیچ منمهم... اقری و اجتهدی والتوفیق من الله واللی کاتبه یصیر.
سارا:ولشون کن...درستو بخون وتلاش کن ،خدا موفقیت رو بهت میده وهر چی که اون میخواد همون میشه

لیلیان:والنعم من الله
لیلیان:بله بهتر از خدا کسی نیست

بقینا نمشی لحد ما وصلنا المدرسه .. قبل ما یدک جرس الاصطفاف انا و ساره و جهنا ما رفعنا من الکتاب جنّه نقره ..

به راه رفتن ادامه دادیم تا به مدرسه رسیدیم....تا اینکه زنگ صف بخوره ما سرمونو از تو کتاب بلند نکردیم

دک الجرس و اصطفینا .... و اجت المدرّسه تفتّشنا.. علی الاضافر والشعر واللبس..انا ما اخاف علی شعری...مو ما انزل لا کذله و لا شی

زنگ صف زد وسر صف ایستادیم...ناظم اومد ما رو بگرده...برا ناخونا و موها و پوششمون...من برا موهام از چیزی نمیترسم....چون نه تار مویی ازم زده بیرون ونه چیز دیگه ایی

ولاالبس تراجی ولا محبس و احرص علی قص اضافری کلما یطولن.. التزم و المدرسات یحبنّی .. بس یحاجنّی علی قلاده الصلیب
نه گوشواره دارم و نه انگشتر و همیشه ناخونامو کوتاه میکنم...همیشه ملتزمم و ناظم ها منو دوست دارن....فقط در مورد گردنبند صلیب بهم میگن

هنّه یعرفن انّه جنسیتی مسلمه و انا مسیحیه .لهیج یکولولی: لا تلبسی القلاده ،ممنوع لبسها بالمدرسه بس انا ما انزعها حبا و ایمانا بعیسی...
اون میدونن که شناسنامه ام مسلمونه ولی من مسیحی ام به خاطر همین بهم میگن گردنبند رو نپوش،ممنوعه تو مدرسه،ولی من اونو در نمیارم از جهت محبت واحترام به عیسی(پیامبر)

اجت المدرّسه.. فتشت الکدامی ... و اخذت منها القراصه الکبیره اللی تحت الحجاب...

ناظم اومد...جلوییم رو گشت...گیره بزرگه رو که زیر روسریش بود گرفت

فتشتنی و قالت : اشکلتلچ یا لیلیان... لیش ما نازعه القلاده؟
منوگشت و گفت:بهت چی گفتم لیلیان ....چرا گردنبند رو در نیوردی

لیلیان:ست ارجوج والرب احبها و ما اطیق انزعها
لیلیان:خانم خواهش میکنم بخدا دوستش دارم و نمیتونم درش بیارم

الست:لو ما احبج جان عاقبتج.. مو بکیفج باچر ما تجین وانتی لابستها... مفهوم؟
خانم:اگه دوستت نداشتم بهت گیر نمیدادم....دست خودت نیست فردا بدون اون میای مفهمومه؟

سکتت ..کملنا و دخلنا علی الصف.. کنت متوتره و انی اقره و احس کلشی ما حافظه من الماده .. امتحان کیمیاء وصعبه هوای...

ساکت شدم...کامل کردیم و وارد کلاس شدیم....استرس داشتم و میخوندم و احساس میکردم که چیزی حفظ نکرده ام....امتحان شیمی وخیلی سخته

دخلت مدرسه الریا ضیات .. و کالت: الامتحان علی الصف الثانی . طلعو کتبکم

معلم ریاضی وارد شد....گفت:امتحان کلاس دومه کتاباتون رو در بیارید

درسنا و صار الامتحان ....کلّش متوتّره قبل استلام ورقه الاسئله.. لحد ما قریتها . اوووف انزاح همی و جانت سهله..
درس خوندیم و وقت امتحان رسید ...خیلی استرس داشتم تا اینکه برگه سوالات رو بهم ادن و خوندمش اوووف راحت شدم آسون بود...

حلیت و انطیت الورقه.. و رجعت کعدت.. دک الجرس و طلعنا کلنا فرصه.. اخذت الکتاب و اتحقق من اجوبتی.. صح بس بیهم غلط..
جواب دادم و برگه رو دادم ....برگشتم نشستم...زنگ تفریح خورد و رفتیم بیرون ...کتاب رو بردم از جواب هام مطمئن بشم...درست بودن ولی چندتا غلط داشت....

ساره: اشلونچ ان شالله جاوبتی؟
سارا:چطور بودی انشاءالله که درست جواب دادی؟

لیلیان:حلّیت.... سهله بس عندی اخطاء... تقریبا اخذ ب80
لیلیان:حل کردم...آسون بودولی چندتا خطا داشتم...تقریبا 80 میگیرم(از 100)

ساره:یلا عادی...تعالی نشتری
سارا:یالا خوبه...بیا بخریم

انا و ساره صدیقات من جنا بصف ثانی ابتدائی ووصلنا للخامس علمی و للیوم ما افترقنا. لان جیران و اصرّینا نبقی سوا و ما نفترق..
من وسارا دوستیم از وقتی که دوم ابتدائی بودیم تا اینکه رسیدی پنجم علمی(یازدهم) تا امروز که امروزه از هم جدا نشدیم چون همسایه هستیم و اصرار داشتیم که باهم بمونیم و جدا نشیم

احس انی و هی هوایه نتشابه.. ما نختلط ویاالبنات ابدا.. لانو نحس البعض قلیلات ادب. کل حجیهم بالشباب . فخفنا نختلط و انعزلنا...
احساس میکنم خیلی با هم شباهت داریم...با بقیه دخترا قاطی نمیشیم ....چون احساس میکنیم که بعضیا بی ادبن....همه حرفاشون در رابطه با پسراست...به همین دلیل باهاشون دوست نمیشیم و ازشون جدا شدیم

هی مسلمه بس کلّش احبها... رحنا نشتری جبس و عصیر.. و کعدنا ناکل وچنه یم البنات سمعنا جانو یحجون.. من الکلام... قالو: شفتن نورا الی جانت ویانا السنه الفاتت

اون مسلمونه ولی خیلی دوستش دارم...رفتیم که چیبس و پفک و آبمیوه بخریم....نشستیم که بخوریم یکمی اونورتر دختراشنیدیم داشتن صحبت میکردن....بعضی از حرفاشون....گفتن:نورا رو دیدید سال گذشته با ما بود

جاوبوا: شبیها؟ کالت : ماتت بلیله عرسها
جواب دادن:چشه؟گفت:شب عروسیش فوت کرد

ضاجن البنات: یاا و خطیه و اشلون ماتت و لیش؟
دخترا اذیت شدن و گفتن:واااا گناه داره....چطوری مرد؟

و انا و ساره چنه نتصنت علیهم.
من و سارا بهشون گوش میدادیم

کالن : هوای بنات بلیله عرسهن یموتن ما یتحملن الزواج.. یکولون الرجال یصیر مثل الوحش و اکو بنات ما یتحملن فیموتن.
گفتن:خیلی از دخترا تو شب عروسیشون مازدواج رو نمیتونن تحمّل کنن و میمیرن....میگن که مرد تو این شب وحشی میشه و خیلی از دخترا طاقت نمیارن و میمیرن

بقینا انا و ساره وحده تعاین بوجه الثانیه.. احنا ابدا ما عدنا معلومات بالزواج و ابدا ما کو یوم حجینا بمواضیع کبار..

من و سارا تو روی همدیگه نگاه کردیم(باتعجب)...ما اصلا معلوماتی در رابطه با ازدواج نداریم و اصلا حرف های بزرگ نمیزنیم

کلّش نخجل حتی من بعض .. کل اللی انعرفه هو من المسلسات والافلام المصریه لما یتزوجون و الرجال یبوس مرته و بعد فتره تصیر حامل ... هذا بس الی نعرفه..

خیلی خجالت میکشیم حتی از همدیگه.....تنها چیزی که میدونیم اونیه که تو فیلمای مصری دیدیم اینکه مرده زنشو میبوسه و بعد از مدتی باردار میشه....فقط همینو میدونیم

فکلتلها: شنو یعنی هلحچی؟
بهش گفتم:این حرفا یعنی چی؟

ساره:ما اعرف
سارا: نمیدونم

لیلیان:یعنی المرا تموت من تتزوج؟
لیلیان:یعنی زن وقتی ازدواج میکنه میمیره؟

ساره:لا ما تموت بس انا سامعه من مرت عمی انه بعض الریاجیل لما یشوفون مره یصیرون مثل الوحش . وجهّم احمر ویصکّون اسنانهم جنهم یریدون یاکلونها.
سارا:نه نمیمیره ولی من از زن عموم شنیدم که بعضی از مردا وقتی که زن میبینن مثل وحشی میشن صورتشون قرمز میشه و دندوناشون رو بهم میسابن مثل اینکه بخوان اونو بخورن

لیلیان:اول مره اسمع هیج حجی بس یخوف.. یمیی بعد ما اتزوج لو اموت.

لیلیان:اولین باره همچین چیزی میشنوم ولی ترسناکه....وای مامان اگه بمیرم دیگه ازدواج هم نمیکنم

ساره:مو کلهن یموتن .. اکو بنات قویات
سارا:همشون که نمیمیرن....بعضی دخترا قوین

لیلیان:یعنی صحیح هلحجی انی ما سامعه... تعرفین انا کلشی ما اعرف .. بس بالافلام لما عبد الحلیم یبوس شادیه هی تفرح ما تموت
لیلیان:اره درسته ولی من همچین چیزی تابه حال نشنیدم....میدونی من هیچی بلد

نیستم....ولی تو فیلمها دیدم که عبدالحلیم زنشو میبوسه زنش نمیمیره ولی خیلی خوشحال میشه

ساره:والله انتی غبیه... ولج انتی تخلّین عبد الحلیم علی ریاجیلنا الی واحدهم جنّه زومبی
سارا:بخدا تو احمقی.....تو عبدالحلیم رو با مردای ما مقایسه میکنی؟اینا هرکدومشون شبیه زامبیه

لیلیان:هههه معلینا.. هذا حجی کبار نتخرج والرب یتکفلنا .. بس والله خفت هههه.
لیلیان:هههه به ما ربطی نداره...اینا حرف بزرگاست، درسمونو تموم میکنیم وخدا سر پناه ماست.....ولی خیلی ترسیدم هههه

ساره:هههه اترکی الموضوع عیب نحجی بیه والله های البنات ما یستحن یموتن علی هیج سوالف
سارا:هههه ول کن این بحثو زشته بخدا صحبت کنیم درباره این موضوع ها این دخترا خجالت نمیکشن خودشونو میکشن برا این حرفا

کاعد نحجی و دک الجرس و دخلنا...
داشتیم صحبت میکردیم و زنگ خورد ورفتیم داخل...

اكتب اللى تعلمته ...

لهجة عراقي كاري